

دل از جوهر هر تو صیقلی دارد	بود زنگ حواش هر آینه مقبول
من شکسته بد حال زنده کی یابم	در آن نفس که بر تیغ غمت خنجر مقبول
بد رو عشق مبارز و خوش شو حافظ	
روز عشق مکن فاش پیش اهل عشق	
ای حافظ چون خلد و لعنت بسبیل	سبب بدت که در جان و دل بسبیل
سز پوستان منت بر کرد لب	بچه مور اندر کرد بسبیل
تا دکن چشم تو در هر گوش	بچه ما افتاده دارد صد قنیل
یار این گلش که در جانست	سرو کن آنساکه که روی بر خنیل
من نمی آرم بحال می دوشان	که چه او دار و جمال بس جلیل
پای من چنگ است و نزل بس آ	دست ما کوتاه و جز ما بر خنیل
شاه عالم را بقا با او عمر	باز هر چیز که خواهد زمین قنیل
حافظ از سپهر زلف نثار	
بچه ما رفت و شد و پهای میل	
ای برده و دم را تو بهین شکل و شمایل	پر و امی گشت نیست جهانی تو بایل
که آه کشم از دل و که تیر تو از جان	دور از تو جاویم که پیمان کشم از دل

و صف لب اعلت کنم پیش قنیل	میگوید معنی ناز کن بر جا اهل
دو به فکلی کبیره بر منج عدل است	خوش باش که منزل نبرد گاه منزل
هر روز که حسرت زو کرد ز فرود است	مدر استوان کرد بر ویتو مقابل
دل بر روی و جان به دستم چو غنمی	چون نیک هر غیرم چه حاجت به حاصل
حافظ چو که یاد در صدم وصل نهادی	
در دامن او دست زنگ از نهه بسیل	
ساقی بیار باوه که آمد زمان کل	تا بشکیم توبه که کردم میان کل
کور می خار غره زمان و چین دم	چون بستان زول کنم آتش کل
در صحن بوستان قدمی با دوش کن	کاس باغ خوشی همه با لبان کل
کل در چین سیدمشو پس از فراغ	بار و شراب خواه سرا بهستان کل
حافظ وصال کل طبعی بچه بستان	
جان کن فدای می خاکره با بستان کل	
بعد کل شدم از توبه شراب نخل	که کس مباد ز کردار نا صواب نخل
صلح من همه جام می است من پیش	نیم ز نشا هدوساقی بچه باب نخل
بود که باز پندم کنه ز خلق کریم	که از سوال میویم از جوا بخل

دعوی